

## مبانی فقهی وجوب تربیت\*

□ عابدین مؤمنی\*\*

□ محمدابراهیم کلباسی\*\*\*

### چکیده

تربیت از مهم‌ترین دستورهای خداوند متعال به بندگان است و وظیفه اصلی والدین نسبت به فرزندان‌شان محسوب می‌شود. اما در متون فقهی، کمتر اثری از آن دیده می‌شود و تنها در لابه‌لای مباحث ولایت و حضانت به اختصار مطرح شده است. در حالی که به تفصیل در منابع فقهی (قرآن و سنت) از آن یاد شده است؛ مثلاً در آیاتی مانند آیه «وقایه» و آیه «امر به صلوة» و نیز در روایات مختلفی به مفهوم تربیت اشاره شده و وجوب تربیت بر همه افراد جامعه به نحو عام و والدین و نزدیکان و حاکم به نحو خاص، بار شده است. بنابراین آنان مأمور تربیت دیگران به خصوص اطفال و نوجوانان هستند. در این نوشتار پنج دلیل اصلی بر وجوب تربیت اشخاص بالغ و غیر بالغ اقامه شده است تا مشخص شود که تربیت مطلبی مستقل است و شعبه‌ای از ولایت نیست، تا مسئول تربیت فرزند، تنها پدر باشد و مادر بدون نقش بماند و بر شعبه‌ای از حضانت نیز نیست، تا با بلوغ پایان بیابد.

**کلیدواژه‌ها:** فقه، تربیت، ولایت، حضانت، والدین، اطفال، نوجوانان.

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۷/۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱۰/۳۰.

\*\* دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران (abedinmomeni@ut.ac.ir).

\*\*\* دانشجوی دکتری مبانی فقه و حقوق اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول) (mekalbasi@gmail.com).

## طرح مسئله

ضرورت و اهمیت تربیت، بر کسی پوشیده نیست و افراد بسیاری در کتب، مقالات و رسانه‌ها در مورد آن صحبت می‌کنند. امروزه خواستگاه این صحبت‌ها به طور عمده علوم اخلاق و روان‌شناسی است و گویی خط آن از خط تکلیف و وظیفه و قانون جداست. اما آنچه در آیات و روایات دیده می‌شود، الزام خانواده، جامعه و حکومت به تربیت طفل و نوجوان بالغ به نحو حکم تکلیفی یا به عبارت دیگر واجب است؛ مطلبی که چون در ابواب فقهی و در کنار ولایت و حضانت به طور مستقل بدان پرداخته نشده، مغفول مانده است.

تربیت، مسئله روزمره والدین، مدارس، حوزه‌های علمیه، صدا و سیما و حکومت است. در این میان سه نهاد خانواده، مدرسه و حکومت داعیه‌دار تربیت هستند. در این نهادها بسیار پیش می‌آید که طفل نابالغ یا نوجوان بالغ، به اموری که مربی آن را به مصلحت تربیت کودک می‌داند الزام می‌شود؛ مثلاً مدرسه باید‌ها و نبایدهای مختلفی را به دانش‌آموز دیکته می‌کند، دولت دانش‌آموزان را مکلف به گذراندن دوره آموزشی با کتب از پیش تعیین شده می‌نماید و خانواده نیز در موارد مختلفی امر و نهی می‌نماید و تمامی این نهادها، این موارد را در جهت مصالح طفل یا نوجوان و برای تربیت او عنوان می‌نمایند.

سؤالاتی که در این باره مطرح هستند:

۱. آیا تربیت دینی بر مکلفان واجب است یا جزء فضایل اخلاقی است؟

۲. دلایل فقهی واجب بودن تربیت بر مریمان چیست؟

۳. وجوب تربیت بر چه کسانی بار می‌شود؟

۴. متریکی چیست و بلوغ چه تأثیری بر این مسئله دارد؟

این نوشتار درصدد آن است تا پاسخ این سؤالات را بیابد و حدود الزام و افراد دارای حق و مکلفان را به طور واضح مشخص سازد و مبانی فقهی این موارد را بررسی نماید.

## پیشینه بحث

فقه‌های شیعه در کتب خود بحث مستقلی راجع به تربیت در نظر نگرفته‌اند و تنها در لابه‌لای مباحث حضانت و ولایت و گاه به مناسبت احکام نماز و روزه و غیر آن متعرض احکام آن شده‌اند (ر.ک: موسوی، ۱۳۹۲) در این باره جملاتی از بزرگانی چون کاشف الغطاء (کاشف الغطاء، بی‌تا: ۱۵۸) و دیگران نقل خواهد شد. بله، فقهای معاصر به این فضا نزدیک‌تر شده‌اند و مطالب بیشتری ارائه داده‌اند؛ چنان‌که در آثار مرحوم خویی به چشم می‌خورد (ر.ک: خویی، ۱۴۱۷). «فقه تربیتی» به عنوان دانشی میان‌رشته‌ای در دوران معاصر به همت استاد اعرافی و سایر محققان و پژوهش‌گران عرصه تربیت دینی بر آن است تا بتواند این نقص را برطرف سازد و تربیت دینی را به جایگاه والایش در صدر گفت‌وگوهای علمی برساند.

## تربیت

### معنای لغوی تربیت

تربیت، مصدر باب تفعیل است که ریشه آن «ربب» یا «ربو» می‌باشد. در تفاوت این دو ریشه گفته‌اند: ربّ (ربب) الصغیر، یعنی سوق دادن کودک به سوی کمال و ربا (ربو) الصغیر یعنی کودک بزرگ شد و رشد کرد (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۳۵/۴). بنابراین تربیت اگر از ریشه «ربو» باشد، به معنای پروردن جسمانی و اگر از ریشه «ربب» باشد به معنای پروردن معنوی است. به نظر می‌آید علی‌رغم اینکه ممکن است مصدر تربیت به هر دو ریشه برگردد، ولی بیشتر به معنای پروردن معنوی و از ریشه «ربب» است؛ چنان‌که لغویون به این معنا مایل گشته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۰۱/۱).

در حدیث مشهور به توحید مفضل، واژه تربیت به کار رفته و از آن به عنوان عامل امتیاز انسان نسبت به حیوان یاد شده است که مؤید معنای پرورش به معنای معنوی و اخلاقی است:

به بچه‌های چارپایان نظر کن که چگونه بر خلاف بچه‌های انسان به طور

مستقل و بدون نیاز به حمل و تربیت مادران به دنبال آنان حرکت می‌کنند و این استقلال از آن جهت به آنها داده شده است که از آنچه مادران بچه‌های انسان از قبیل مدارا و آگاهی به تربیت و توانایی بر آن دارند، محروم هستند (مفضل بن عمر، بی تا: ۹۷).

### تربیت در معنای اصطلاحی

آنچه امروزه به معنای تربیت گرفته می‌شود، اقداماتی است که مربی انجام می‌دهد تا رفتاری را در مربی نهادینه سازد و مربی را به سمت هدف تربیت بکشاند. در این تعریف کلمه مربی شامل والدین، معلم، استاد، جامعه و حکومت می‌گردد. نظرات بعضی صاحب نظران در مورد تربیت چنین است:

۱. شهید مطهری می‌نویسد:

از نظر علمای تربیت قدیم، در این جهت شک و تردیدی نبود که قسمتی از اخلاقیات را باید در وجود بشر تکوین کرد و به اصطلاح علمای اخلاق، باید فضایل را به صورت ملکات در انسان ایجاد نمود. از نظر علمای قدیم آدم تربیت شده، آدمی بود که آنچه فضیلت نامیده می‌شود، در او به صورت خوی و ملکه درآمده باشد ... اصلاً گفته می‌شود تربیت، فن تشکیل عادت است (مطهری، ۱۳۸۶: ۵۶).

۲. غزالی می‌گوید:

اخلاق نیکو گاهی به خاطر ذات و فطرت است و گاهی در اثر عادت به کارهای شایسته و گاهی در اثر دیدن افرادی که کارهای نیکو انجام می‌دهند و همنشینی با آنان (غزالی، ۱۳۵۱: ۳ / ۵۸).

۳. ابوعلی سینا پس از ذکر اینکه حق فرزند بر پدرش نام نیکو و انتخاب دایه واجد

الشرايط است، امور دیگری را به والدین و مربیان می‌سپارد:

پس از گرفتن کودک از شیر، مربی باید شروع کند به ادب کردن کودک و سامان دادن اخلاق او، پس شایسته است برای سرپرست کودک که او را از کارهای زشت

## مبانی فقهی وجوب تربیت □ ۱۴۵

بازدارد و به وسیله ترساندن یا تشویق، مأنوس کردن یا دور کردن، روی گردانی از کودک یا توجه به او، عادت‌های زشت را از او دور کند (ابن سینا، ۱۳۴۷: ۳۵).  
بنابراین مقصود از تربیت، همان پروردن معنوی و ایجاد عادات و ملکاتی در فرد است که او را به سوی کمال سوق دهد.

### واژه‌های نزدیک به تربیت

#### الف) ولایت

واژه ولایت از ریشه «ولی» گرفته شده است. «ولی» در زبان عربی به معنای نزدیکی و قُرب است (جوهری، ۱۴۱۰: ۵۲۸/۶). ابن اثیر می‌گوید: ولایت در بردارنده تدبیر امور و قدرت و انجام فعل است و تا زمانی که اینها در شخصی با یکدیگر جمع نشوند به او والی نمی‌گویند (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۲۲۷/۵).

ولایت در فقه به معنای سلطنت است. صاحب عروة می‌فرماید: «ولایت همان حکومت و سلطنت بر غیر است؛ در جانش یا مالش یا امری از امور او» (یزدی، ۱۴۱۴: ۲/۲). در این تعریف، حکومت و سلطنت بر جان و امور بسیار مهم است؛ مطلبی که فقها به آن نپرداخته و صرفاً حکومت بر مال را مورد مذاقه قرار داده‌اند.

#### شرط اعمال ولایت

مهم‌ترین شرط اعمال ولایت، رعایت مصلحت طفل است و اینکه دخالت اولیا موجب ضرر و مفسده برای کودک نباشد. شیخ طوسی در این باره می‌نویسد:

تمام کسانی که بر اموال صغیر ولایت دارند ... تصرف و دخالت آنان صحیح نیست، مگر اینکه با حفظ احتیاط و با در نظر گرفتن سود صغیر انجام شود، زیرا ولایت آنان به همین دلیل اعتبار شده است. بنابراین اگر تصرفات آنان به سود صغار نباشد، باطل و غیر نافذ است؛ زیرا برخلاف جهت قرار دادن ولایت، انجام شده است (طوسی، ۱۳۸۷: ۲/۲۰۰).

همان‌طور که در کلام شیخ طوسی مشخص است، دلیل وضع ولایت، رعایت غبطه (سود و مصلحت) کودک است که این مطلب در کلام سایر فقها نیز هست.

### پایان ولایت

علامه حلی در این باره می‌فرماید:

ولایت پدر و جد پدری برای تصرف در مال کودک، تا زمانی است که او به رشد نرسیده است. پس اگر بالغ شد و به رشد رسید ولایت آن دو بر او زایل می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۰/۲).

مطابق نظر علامه و البته سایر فقها بلوغ، پایان ولایت بر کودک است.

### ب) حضانت

حِضَانَتٌ مصدر ثلاثی مجرد از ریشه «حِضَن» است. مردمان عرب، این واژه را در زمانی به کار می‌برده‌اند که می‌خواستند برای نمونه حالت مرغی را بیان کنند که جوجه‌های ضعیفش را برای صیانت از پرندگان شکارچی و موجودات مزاحم و همچنین خوراک دادن، به زیر پر می‌گیرد (ابوجعفر، ۱۳۷۶: ذیل واژه حضانت).

فقها واژه حضانت را تعریف نموده‌اند، در عبارات خود از آن استفاده کرده‌اند. بنابراین معنای جدیدی غیر از معنای عرفی آن مدنظر آنان نیست.

### قلمرو حضانت

در متون فقهی حضانت وظیفه پدر است و مادر نیز می‌تواند تا سن معینی از طفل حضانت نماید. محقق حلی در این باره می‌فرماید:

مادر نسبت به حضانت فرزند - چه پسر باشد و چه دختر - در دوران شیردهی که دو سال است حق بیشتری از پدر دارد. بله، کنیز و زن کافر حق حضانت فرزند مسلمان را ندارند. پس هنگامی که دوران شیردهی پایان یافت، حق حضانت پسر با پدر و حق

## مبانی فقهی وجوب تربیت □ ۱۴۷

حضانة دختر تا هفت سالگی با مادر است ... سپس این حق به پدر می‌رسد. اگر مادر ازدواج دیگری نماید، حق حضانة فرزند، چه پسر باشد و چه دختر از او سلب می‌شود و این حق به پدر می‌رسد. اگر پدر فوت کند، مادر برای حق حضانة نسبت به وصی پدر اولی است. همچنین اگر مادر آزاد و مسلمان باشد و پدر عبد یا کافر باشد، حق حضانة با مادر است؛ حتی اگر ازدواج دیگری نماید. اگر هیچ‌کدام از پدر و مادر نباشند، حضانة به پدرِ پدر می‌رسد (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲/۲۸۹).

شهید اول در این باره می‌نویسد:

اگر مادر از حضانة سر باز زند، پدر برای حضانة، اولویت دارد و اگر هر دو با هم امتناع ورزند، باید پدر را به حضانة مجبور نمود (شهید اول، بی‌تا: ۱/۳۹۶).

### پایان حضانة

حضانة با رسیدن به سن بلوغ و رشد، پایان می‌یابد. در کتب فقهی امامیه چنین آمده است: «هنگامی که فرزند بالغ و رشید شد، حضانة از او ساقط می‌گردد» (ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۲۸۸). در بسیاری از منابع دیگر نیز پایان حضانة همراه با پایان ولایت است و به طور مستقل نیامده است و این امر نشان می‌دهد که گویی حضانة شعبه‌ای از ولایت است. مرحوم محقق حلی در این باره می‌نویسد: «هنگامی که کودک به رشد رسید، ولایت ابویین بر او ساقط می‌شود و او مخیر است که نزد هر یک که بخواهد اقامت کند» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲/۲۹۰).

## مبانی فقهی وجوب تربیت

### اول. آیه وقایه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (تحریم: ۶)؛  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود را با خانواده خویش از آتش دوزخ نگاه دارید؛ چنان آتشی که مردم و سنگ، آتش‌افروز اوست و بر آن دوزخ فرشتگانی بسیار

درشت‌خو و دل‌سخت مأمورند که هرگز نافرمانی خدا را نخواهند کرد و آنچه به آنها حکم شود انجام دهند.

### صیغه امر در آیه وقایه

ریشه «وقی» در چند جای قرآن آمده است. اهل لغت گفته‌اند: «وقایه به معنای حفظ چیزی است از آنچه آن را اذیت می‌کند و به آن زیان می‌رساند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۱). «قُوا» فعل امر از ریشه «وقی» به مصدر «وقایه» است؛ یعنی حفظ کن، نگه دار. بر اساس مطالب گفته شده در کتب اصول در مورد صیغه امر، آیه «وقایه» را مورد تدقیق قرار می‌دهیم. «قوا» فعل امر حاضر (مخاطب) است و چنان‌که گذشت ماده «وقی» به معنای حفظ کردن از آزار و ضرر است. مشهور اصولیون صیغه امر را ظاهر در وجوب می‌دانند؛ چه از استعمال بدون قرینه بر خلاف (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۷۰) و یا از استعمال صیغه به ضمیمه حکم عقل (نائینی، ۱۴۱۷: ۱/۱۳۷؛ مظفر، ۱۳۷۳: ۱/۶۵).

مخاطب «قوا» مؤمنون هستند که بر اساس دلالت صیغه امر بر وجوب، لازم است خود و اهل خود را از آزار و اذیتی که در ادامه آیه ذکر شده «نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ» حفظ کنند.

بنابراین یکی از واجبات الهی، حفظ خود و اهل خویش از عذاب جهنم است و هر مؤمنی باید بر انجام این واجب الهی اقدام نماید.

### بررسی کلمه اهل

صاحب کتاب التحقیق ابتدا مطالب سایر لغویون از جمله «معجم مقاییس اللغة» را نقل می‌کند: «اهل مرد، همسر اوست و تأهل یعنی ازدواج. همچنین اهل مرد نزدیک‌ترین افراد به او هستند و اهل بیت ساکنان خانه هستند» (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱/۱۶۹). سپس ادامه می‌دهد: «قول حق درباره معنای حقیقی این لغت این است که اهلیت به محقق شدن انس همراه اختصاص داشتن و تعلق است. سپس باید گفت که برای این معنا وسعت بخشیدن و تنگ



شدن دایره معنادار است. پس همسر، پسران، دختران، نوه‌ها، داماد و عروس همگی جزء اهل حساب می‌شوند. هرچه این تعلق و اختصاص افزون شود، عنوان اهل بودن تقویت می‌گردد و گاهی کسی که به لحاظ مرتبه دورتر از دیگری است، به فرد نزدیک‌تر و اولی باشد [و جزء اهلش محسوب شود] و گاهی عنوان اهلیت از کسی که تعلق و توافق و اختصاص با او منتفی شده، گرفته می‌شود؛ چنان‌که در آیه شریفه چنین آمده است: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (هود: ۴۶) همچنین ممکن است دایره اهل به اختلاف موارد و به خاطر اهداف و جایگاه و غیره وسیع‌تر از موارد مذکور شود» (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۶۹/۱).

آیه مذکور درباره پسر است که منسوب به آن حضرت بود و در عین حال خداوند او را اهل جناب نوح ندانسته است.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است: «پدرم از پدرش امام صادق علیه السلام نقل کرده است که خداوند به نوح فرمود: ای نوح او از اهل تو نیست، چرا که مخالف او بود و خداوند کسانی که از او پیروی کردند را از اهل او قرار داد» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۰۵/۳).

پس ممکن است فرزند کسی است جزء اهل او نباشد و طبق فرمایش حضرت صادق علیه السلام، تابعین حضرت نوح که لزوماً با ایشان خویشاوندی نیز نداشته‌اند، جزء اهل ایشان بشوند و خداوند آنان را اهل حضرت نوح قرار داد؛ مانند سلمان فارسی که پیامبر در مورد او فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» (ثقفی، ۱۳۹۵: ۸۲۳/۲).

اهمیت این بحث آن است که هر کسی باید اهل خود را از آتش نجات بخشد و اهل هر شخص نزدیکان او هستند که ممکن است با او نسبت خویشاوندی داشته باشند یا نه.

استعمال کلمه «اهل» به صورت جمع یعنی «أهلین»، می‌تواند بر این مطلب دلالت نماید که منظور آیه فراتر از خانواده به معنای همسر و فرزندان است و جمیع نزدیکان فرد را در بر می‌گیرد تا وظیفه هر فردی به صورت حداکثری نسبت به اطرافیانش تعریف گردد.

افراد عموماً علاقمند به خانواده خود هستند و ارتباط نزدیک و قوی با آنان دارند، اما اگر چنین نبود، الزاماً رابطه اهلیت قطع نمی‌گردد؛ قطع این رابطه در مورد پسر حضرت

نوح عليه السلام به استناد آیه، ناصالح بودن او و به استناد روایت، مخالفت او با حجت خدا بود، وگرنه به سادگی این رابطه قطع نمی‌گردد. آنچه از این مطلب نتیجه می‌گیریم این است که بسیاری از اطرافیان نزدیک، جزء اهل انسان هستند، مگر آنکه نزدیک محسوب نشوند تا موضوعاً خارج گردند و یا ناصالح باشند تا حکماً خارج شوند.

### تربیت: راه وقایه خود و اهل

مفهوم آیه این است که هر فردی چنان‌که نسبت به سعادت دنیوی و خوشبختی نزدیکان خود حساس است، به مراتب باید نسبت به سعادت اخروی آنان حساس‌تر باشد؛ مطلبی که در جامعه بسیار کم‌رنگ شده است و افراد، دین‌داری را جزء امور شخصی خود می‌بینند و به نزدیکان خود تذکرات و توصیه‌های لازم را ارائه نمی‌کنند.

از این آیه به دست می‌آید که دلیل آیه اخص از ادله امر به معروف و نهی از منکر است. ادله امر به معروف و نهی از منکر نسبت به همه افراد جامعه اطلاق دارد؛ چه اهل فرد باشند و چه نباشند. بنابراین اگر امر به حفظ اهل، معنایش این باشد که در صورتی که یکی از اهل انسان معروفی را ترک کرد یا مرتکب منکری شد، انسان او را امر به معروف و نهی از منکر نماید، آن‌گاه تخصیص اهل توسط آیه لغو است؛ چرا که هر شخصی نسبت به هر فرد دیگری چنین وظیفه‌ای دارد. بنابراین آیه فراتر از امر به معروف و نهی از منکر است و به هر شخصی امر می‌کند که اهل خود را از آتش ننگه دارد؛ آن هم نه پس از ترک معروف و ارتکاب منکر و این معنایش پیشگیری از گناه، یعنی همان تربیت است؛ چرا که تربیت روش ایجاد ملکات اخلاقی در هر فردی است که می‌تواند او را ملتزم به معروف و پرهیز از منکر ننگه دارد. بنابراین بر اساس امر آیه، هر فردی مکلف به تربیت نزدیکان خویش به نحو مقتضی است. چنان‌که یکی از صاحب‌نظران می‌گوید:

صیانت اهل خویش از آتش، به این معناست که باید زمینه انجام واجبات و ترک محرمات را برای اهل خویش فراهم کرد و برای اینکه اهل نیز به فعل واجبات و

ترک محرمات همت گمارند، باید به یک سلسله تدابیر آموزشی و پرورشی روی آورد. این اقدامات می‌تواند در حوزه تغییر شناخت و آگاهی و یا در حوزه تغییر امیال و گرایش‌ها و یا تغییر رفتارها باشد و مسلّم است که آگاهی‌بخشی در صدر روش‌های تربیتی جای دارد و آموزش و انتقال اطلاعات، مقدمه هر نوع تغییر رفتار و تغییر شخصیت محسوب می‌شود (اعرافی، ۱۳۹۵: ۲۶).

این امر مختص فرزند نیست، بلکه شامل خواهر و برادر و حتی همسایگان، شاگردان، دوستان و سایر نزدیکان می‌شود.

با توجه به مطالب مذکور، حفظ خود و اهل خود بر هر فردی واجب است. سؤالی که جا دارد پرسیده شود این است که راه حفظ از آتش جهنم چیست؟ در این جهت به احادیث ذیل آیه مراجعه می‌کنیم:

۱. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال کرد: «چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟» حضرت در پاسخ فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۲/۵).

بنابراین فرد مکلف است تا اهل خود را به آنچه خداوند امر نموده، امر کند و از آنچه بازداشته، باز دارد. اما چنان‌که گفته شد، معنای این فرمایش حضرت، امر به معروف و نهی از منکر به معنای مصطلح نیست بلکه آموزش اوامر و نواهی خداوند، یعنی تعلیم و ایجاد ملکات اخلاقی برای التزام به آن، یعنی تربیت است.

مطلب دیگری که از این روایت استخراج می‌شود این است که امر در آیه، موجب «بعث» افراد گشته و نسبت به آن واکنش نشان دادند و از شیوه اجابت آن سؤال نمودند و این همان مطلوبیتی است که از امر آیه فهمیده می‌شود و وجوبی است که رأی اصولیون بدان تعلق گرفته است.

۲. حضرت علی علیه السلام در مورد این آیه می‌فرماید: «فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا، عَلِّمُوا أَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ؛ ... به افراد خانواده خود کارهای نیک را آموزش دهید» (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲: ۵۳۶/۲).

دلالت این روایت بر آموزش و تعلیم صراحت دارد و مؤید مطالب پیش گفته در مورد تفاوت دلیل آیه با ادله امر به معروف و نهی از منکر است. ناگفته پیداست که آموزش به معنای گفتن صرف نیست؛ چرا که برای وقایه کفایت نمی‌کند و آموزشی که تعالیم را در فرد نهادینه کند، می‌تواند موجب رسیدن به هدف (حفظ از آتش جهنم) باشد که این همان معنای تربیت است.

۳. همچنین از امام علی علیه السلام نقل شده است: «به آنان، چیزهایی را بیاموزید که به وسیله آن از آتش نجات یابند» (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۳۸۰).

شهید ثانی پس از نقل این روایت می‌فرماید:

اگر یادگیری بعضی از واجبات، متوقف بر اشتغال به این واجبات پیش از بلوغ باشد، بر ولی واجب است که آنها را پیش از بلوغ فرزندش از باب امور حسبه به او بیاموزد، بلکه امر مطلق اهل به آنچه ایشان را از آتش نجات بخشد در روایات وارد شده است (شهید ثانی، همان).

فرمایش شهید از دو جهت مهم است: اول آنکه ایشان که فقیهی بزرگ و نسبت به بار معنایی الفاظ آگاه بوده و در به کارگیری عبارات دقیق است، از عبارت «وجب علی الولی» استفاده نموده که معنایش وجوب تربیت است. دوم اینکه ایشان از عبارت «تعلیم مطلق الأهل» استفاده نموده که نسبت به فرزند اطلاق دارد؛ یعنی چه فرزندش باشد و چه نباشد و این همان معنایی است که در ذیل توضیح کلمه اهل مطرح شد و افراد نسبت به تمام نزدیکان خود مسئولیت دارند.

تمسک شهید ثانی به این روایت جهت حکم به وجوب، «عمل اصحاب به روایت» محسوب می‌شود که حاکی از صحت صدور روایت یا تلقی به قبول آن توسط فقها است. مرحوم خوئی در ذیل آیه چنین می‌فرماید: «با توجه به این آیه شریفه، بر پدران واجب است که نسبت به تربیت اسلامی فرزندانشان اهتمام ورزند و این همان ترغیب آنان بر انجام واجبات و ترک محرمات است و...» (خوئی، ۱۴۱۶: ۳/۴۵۳). شبیه همین

عبارات در کلمات مرحوم کاشف الغطاء است (کاشف الغطاء، بی تا: ۱۵۸).

ملا احمد نراقی درباره این آیه چنین می نویسد:

مراد از محافظت اهل و عیال از آتش آن است که ایشان را آداب شریعت بیاموزند و احکام الهیه را تعلیم نمایند و بر هر کس از مکلفان از باب امر به معروف و نهی از منکر که اعظم احکام شریعت حضرت پیغمبر است لازم است که ابتدا اهل و عیال خود را اگر نادان و جاهل باشند ترغیب و امر کنند به آموختن مسائل واجبات و محرمات به قدر ضرورت و بنای تقلید در عبادات و راه تحصیل آنها را از برای آنها میسر کند. به این نحو که یا خود بیاموزد و ایشان را تعلیم کند، یا معلمی برای ایشان تعیین نماید، یا نحو آن و بعد از آموختن، سعی نماید در به جا آوردن آنها و ابتدا به موعظه و ارشاد و رفق و مدارا ایشان را بر تحصیل و به جا آوردن وادار کند و اگر مسامحه کنند. باز موعظه و نصیحت کند و اگر یقین نمود که به رفق و مدارا اثر نمی کند به زبان، ایشان را برنجانند و اگر فایده نکرد، تهدید و تخویف نماید و اگر فایده نبخشید تنبیه جزئی کند، مثل تنبیهی که اطفال را در تعلیم می کنند (نراقی، ۱۴۲۲: ۱/۲۲۳).

گرچه در فرمایش مرحوم نراقی عبارت امر به معروف و نهی از منکر به کار رفته، اما مقصود ایشان آموزش اوامر و نواهی است که همان تعلیم و تربیت است چنانکه از توضیحات خود ایشان نیز پیداست. پیشتر نیز در عنوان تربیت به معنای اصطلاحی از قول بزرگان گفته شد که تربیت، ایجاد عادات و ملکات است و با امر و نهی و آموختن و روش های خود محقق می شود و این همان کلام مرحوم نراقی است و بزرگانی چون مرحوم خوبی و کاشف الغطاء نیز از لفظ تربیت استفاده نمودند و «امر به وقایه» در آیه را «امر به تربیت» معنا کردند.

چنانکه از فرمایش مرحوم نراقی نیز پیداست، اولاً: آیه دلالت بر وجوب تربیت افراد دارد و ثانیاً: این واجب بر گردن هر شخصی هست و از اهل و نزدیکان شروع می شود.

## دوم. آیه امر به صلوة

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى

(طه: ۱۳۲)؛ و خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و بر آن پایدار باش. ما از تو روزی نمی

خواهیم، ما تو را روزی می‌دهیم، و سرانجام (نیکو) برای (اهل) تقوا است.

در این آیه نیز کلمه «وَأْمُرْ» صیغه امر است و طبق آنچه در بحث آیه وقایه گفته شد، دلالت بر وجوب دارد. بر اساس این آیه شریفه هر فرد موظف است که اهل خود را به نماز امر نماید و بر این مطلب پایداری کند.

در کتاب لغت چنین آمده است: «اصْطَبَرَ - اصْطَبَاراً (صبر): شکیبایی و پافشاری کرد، -

علیه: بر آن چیز شکیبیا شد (مهیار، ۱۳۷۰: ۸۴).

بنابراین وظیفه فرد این است که اهل خود را به نماز امر نماید و نسبت به این امر خسته نشود و بر آن شکیبیا باشد. لذا مطالبی که امروزه از بعضی پدران شنیده می‌شود که «گفتم و گوش نکرد» و یا «خودش باید تشخیص بدهد» به این معنا درست نیست. وظیفه پدر این است که فرزند خود را به نماز امر کند و از شیوه‌های مناسب برای رسیدن به مقصود بهره برد. امام باقر علیه السلام فرمود: «ما کودکان خود را وقتی پنج ساله‌اند، به نماز امر می‌کنیم؛ ولی شما کودکانتان را وقتی هفت ساله شدند، به نماز امر کنید» (کلینی، ۱۴۲۹: ۶/۴۳۲).

در این حدیث شریف واژه امر به کار رفته و گویای این است که این کار، تکلیف افراد

است.

آیه به صورت خاص در مورد امر اهل به نماز است و چنان‌که در کلام مرحوم خوئی نیز بود، تربیت به ترغیب و واداشتن به انجام واجبات و ترک محرمات است و این آیه و روایاتی که پدر را امر می‌کنند تا به فرزند خود دین و واجبات دینی به فرزندش بیاموزد و انجام آنها را طلب نماید، در واقع هر فرد را به تربیت اهل می‌خواند. در این باره مراجعه شود به روایات بسیاری که در مورد آموزش توحید، وضو، نماز، روزه و ... در کتب حدیثی وارد شده است (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۲۸۱).

در کنز العرفان ذیل این آیه چنین آمده است:

أَيُّ صَلٍّ وَأَمْرِهِمْ بِهَا فَيَجِبُ عَلَيْنَا أَيْضًا أَمْرُ أَهْلِنَا بِهَا لِدَلَالَةِ التَّأْسِي بِهِ ﷺ وَيُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى؛ نَمَازٌ بِخَوَانٍ وَ أَهْلٍ خُودٍ رَا بِهِ نَمَازٍ أَمْرٍ كُنْ. پس بر ما نیز واجب است که اهل خود را به نماز امر کنیم، به خاطر دلالت تأسی به پیامبر اکرم ﷺ «إِنَّ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً» (فاضل مقداد سیوری، ۱۴۲۵: ۶۴/۱).

### تربیت؛ مراد آیه امر به صلوة

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که هنگامی که آیه و قایه نازل گشت مردم گفتند یا رسول الله چگونه خود و اهل خود را حفظ کنیم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

اعملوا الخیر، و ذکرُوا به أهلیکم فادبواهم علی طاعة الله». ثم قال أبو عبد الله ﷺ: «أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ﷺ: وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا وَ قَالَ: وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا؛ کار خوب انجام دهید و آن را به اهل خود بیاموزید (یادآوری کنید) و در نتیجه آنها را بر طاعت خداوند تأدیب نمایید. سپس حضرت صادق فرمود: آیا نمی بینی خداوند به نبی خود می فرماید: وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا وَ ... (بحرانی، ۱۴۱۶: ۷۴۱/۳).

در این روایت دو نکته دیده می شود:

اول اینکه پیامبر اکرم ﷺ در ابتدای فرمایش خود برای تأدیب و یاددهی دیگران عمل خود شخص را تجویز نمود که یادآور حدیث شریف: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَ الْإِجْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۷۸/۲) است. به علاوه این مطلب خود شاه کلید تربیت محسوب می شود و بی فایده بودن بسیاری از نصیحت ها و مواعظ به عمل مخالف قول و دیده نشدن عمل و آثار آن بر می گردد.

دوم اینکه امام صادق علیه السلام فرمایش پیامبر اکرم ﷺ در تأدیب اهل را با آیه امر به صلوة

توضیح دادند و آیه بعدی که تلاوت کرد نیز مدح اسماعیل صادق الوعد در امر اهل خود به نماز و زکات بود. اگر معنای این دو آیه تنها امر به نماز باشد، به تنهایی برای وقایه اهل و توضیح کلام پیامبر که به «خیر» و «طاعة الله» به معنای کلی امر نمود کفایت نمی‌کند و این همان است که ما در طلب آن هستیم؛ یعنی امر به صلوة در این آیه شریفه امر به تربیت اهل است و روایات بسیاری که به پدر امر می‌کنند تا به فرزند خود نماز و روزه و توحید و ... بیاموزد، همگی امر به تربیت فرزند و اهل، با معنای موسّع پیش گفته، توسط هر شخص است.

### سوم. حدیث مسئولیت راعی

از پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ نقل شده است:

أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ؛ فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَ الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَ وُلْدِهِ وَ هِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، وَ الْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ (ابن ابی فراس، ۱۴۱۰: ۱ / ۶)؛ بدانید که همه شما مسئول هستید و نسبت به زیردستان خود بازخواست می‌شوید. فرمانروای مردم، مسئول مردم است و نسبت به زیردستانش بازخواست شود. مرد، سرپرست خانواده است و نسبت به آنان، بازخواست می‌شود. زن، مسئول خانه شوهر و فرزندان اوست و در برابر آنان، بازخواست می‌شود. برده، مسئول مال مالک خود است و در برابر آن، مسئول است. پس بدانید که همه شما مسئول هستید و همه‌تان در برابر زیردستان خود، بازخواست می‌شوید.

لغت «رعی» به معنای حفظ همراه با تولیت امر است. صاحب کتاب التحقيق می‌نویسد: «اصل در این ماده معنای حفظ است همراه با تولیت امر و این لغت در مقابل اهمال و رها گذاشتن است» (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۶۲/۴).

در این روایت مشهور، عموم افراد نسبت به هم موظف هستند. پدر، مادر، جامعه و



حاکم، همگی نسبت به زیردستان خود سؤال می‌شوند. مراد از رعایت، حفظ فردی است که زیردست راعی است؛ از این جهت می‌گوییم: کلمه «رعیت» به کار رفته و تولیت امر در معنای آن لحاظ شده است.

از مصادیق حفظ و بلکه اکمل افراد آن و مهم‌ترین مورد آن حفظ از آتش است و چنان‌که ذیل آیه وقایه توضیح داده شد، این امر به تربیت است؛ چرا که تربیت می‌تواند فرد را به کمال سوق دهد و او را به اعتقادات و ملکات نفسانی برساند تا از آتش دوزخ در امان بماند.

حفظ زیردست یا به عبارت دیگر، تربیت زیردست، طبق این حدیث واجب است، چرا که «راعی»، مسئول و مورد بازخواست خواهد بود و هر فردی تنها نسبت به وظیفه خود بازخواست می‌شود، نه نسبت به چیزی که وظیفه‌ای در قبال آن ندارد؛ حتی نمی‌توان از این روایت، حکم به مطلوبیت تربیت به نحو استحبابی داد؛ چرا که اشخاص را به ترک مندوب و مستحب، بازخواست نمی‌نمایند؛ زیرا عمل به مستحب، فضل است و واجب نیست. بنابراین از عبارت مسئول، وجوب تربیت فهمیده می‌شود.

چنان‌که گفته شد، این حفظ همراه با نوعی ولایت است؛ زیرا معنا ندارد که فرد نسبت به چیزی بازخواست بشود که نسبت به آن قدرتی ندارد. البته این ولایت به معنای عام آن است (قدرت و سلطنت)، نه به معنای مصطلح آن در بحث مالی طفل. پس پدر و مادر هر دو در زمینه تربیت، ولایت دارند و این وظیفه با بلوغ پایان نمی‌یابد؛ چرا که واژه «رعیت» شامل بالغ و غیر بالغ می‌شود. همچنین هر کس که قدرت بر تربیت دارد مکلف است؛ پس بستگان نزدیک که می‌توانند کودک و نوجوان را امر و نهی کنند نیز مورد سؤال واقع خواهند شد. همچنین حاکم با قدرتی که دارد باید نسبت به تربیت جامعه خویش تلاش کند. مدرسه نسبت به دانش‌آموز خود چنین قدرتی می‌یابد و باید در جهت تربیت او تلاش کند. عموم افراد جامعه نیز در هر جا که چنین قدرتی بیابند، چنین مسئولیتی نسبت به زیردستان پیدا می‌کنند.

این بحث همانند بحث «اهل» در آیات وقایه و امر به صلوة است و توسعه معنای اهل و

وسیع تر بودن آن نسبت به اهل بیت (اهل خانه) هر شخص، روشن است. استدلال به این حدیث شریف، شبیه استدلال به روایات «امر به معروف و نهی از منکر» است، در حدیث آمده است:

«خداوند تبارک و تعالی مؤمن ضعیفی را که هیبت و صلابت ندارد دشمن می‌دارد. آن حضرت فرمود: او کسی است که نهی از منکر نمی‌کند» (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۳۴۴).

از امام صادق علیه السلام سؤال شد

آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ حضرت فرمود: واجب نیست. عرض شد چرا؟ فرمود: زیرا این کار بر عهده کسی است که قدرت داشته باشد، از او حرف شنوی داشته باشند و خوب را از بد باز شناسد (کلینی، اسلامیه، ۱۴۰۷: ۶۰/۵).

بنابراین فردی که آگاه به معروف و منکر است و قدرت دارد و تأثیرگذار است وظیفه دارد افراد را امر و نهی کند و هرکس ولایتی بر دیگران دارد (زیردستانی دارد که امر آنها به دست اوست)، نسبت به رعایا و زیردستان خود مسئول است و بر او واجب است که نسبت به تربیت آنان همت نماید تا آنان را حفظ کند.

## چهارم. روایات حق فرزند

### روایت اول

امام زین العابدین علیه السلام ضمن بیان حقوق، فرمود:

و اما حق فرزندان این است که بدانی او از توست و با خوب و بدش در دنیا، منتسب به توست و بی‌گمان تو درباره آنچه بر عهده‌ات است، خوب تربیت کردن او و او را به سوی خداوند عزوجل راهنمایی کردن و به فرمان‌برداری از او (خداوند)، مسئول هستی. پس در کار او، همانند کسی عمل کن که می‌داند برای نیکی کردن به او پاداش می‌گیرد و بر بدی کردن به او مجازات می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱/۱۲۷).

در این فرمایش حضرت، پدر نسبت به حسن ادب فرزند خود و آموزش‌هایی (از تعلیم

واجبات، محرّمات و یاددهی اصول دین و ... ) که او را به طاعت خداوند می‌کشاند، مسؤل است. عین کلام حضرت چنین است: «وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلِيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمَعُونَةِ عَلَى طَاعَتِهِ».

چنان‌که در حدیث مسئولیت راعی نیز گذشت، به کارگیری لفظ مسؤل در این عبارت نشان از وظیفه داشتن و وجوب است و این وجوب بر موضوعات حُسن تأدیب، هدایت و یاری در اطاعت خداوند بار شده است. حُسن تأدیب قسمتی از تربیت است و در آن شکی نیست، اما عبارت بعدی یعنی یاری در اطاعت خداوند در بحث ما صریح‌تر است؛ چرا که معنای این یاری، ایجاد ملکاتی در فرزند است که او را به سمت طاعت بکشاند که این امر با تربیت ممکن است. بنابراین تربیت دینی و تربیت اخلاقی و ادب، هر دو وظایفی هستند که حضرت زین العابدین علیه السلام بر پدران واجب می‌داند.

روایات گذشته به دلیل وجود کلمات «اهل» و «کلکم» فراگیری بیشتری داشتند، اما این روایت تربیت را بر پدران واجب می‌داند که در این باره نقشی مهم و اساسی دارند. در مورد اهمیت این مسئله همین بس که امام سجاده علیه السلام خود از پیشگاه پروردگار، برای حُسن تربیت فرزندان، چنین استمداد می‌جوید: «وَأَعْنَى عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَ تَأْدِيَتِهِمْ؛ بَرِّهِمْ؛» خدا یا! مرا در تربیت و تأدیب فرزندانم یاری و مدد نما. (صحیفه سجاده، دعائه لولده).

## روایت دوم

امام صادق علیه السلام فرمود:

تَجِبُ لِلْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: اخْتِيَاؤُهُ لَوَالِدَتِهِ وَ تَحْسِينُ اسْمِهِ وَ الْمُبَالَغَةُ فِي تَأْدِيَتِهِ (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۳۲۲)؛ سه حق از فرزند بر پدر واجب است: مادر خوب برای او برگزیدن (همسری مناسب که از او فرزندی نیکو متولد شود)؛ اسم خوب برای او انتخاب کردن و تلاش بسیار برای ادب او. لفظ «تَجِبُ»، تکلیف این حقوق بر گردن پدر را می‌رساند؛ وظیفه‌ای که بر پدر است و

با لفظ «علی» به کار رفته و برای فرزند با لفظ «لی» آمده است.

«مبالغه در تأدیب»، صریح در تربیت است و مشخص است که با مباحث حضانت و حفظ مال و ولایت تفاوت دارد. البته روایات مختلف دیگری نیز مشابه این روایت داریم (ر.ک: جلد ۱۵ وسائل الشیعه).

روایت ذیل، استدلال به روایت بالا را تکمیل می‌کند:

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُوَدِّبُ سَبْعًا وَ الزِّمَّهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ فَلَاحَ وَ إِلَّا فَلَا خَيْرَ فِيهِ (طبرسی، ۱۳۷۰: ۲۲۲)؛ از امام

صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است که حضرت فرمود: پسر را هفت سال رها کن تا بازی کند و هفت سال ادب شود و او را هفت سال ملازم خود گردان. پس اگر رستگار شد (که خوب است) وگرنه دیگر خیری در او نیست.

این حدیث نیز جدا از تعیین خط مشی تربیتی برای پسران در سه بازه هفت ساله، پدر را در هفت سال دوم، امر به تأدیب فرزند می‌نماید و در هفت سال سوم، پدر را امر می‌کند تا پسرش را با خود همراه کند و در کنار خودش نگه دارد و این معنایش یک تربیت تنگاتنگ است.

در این حدیث شریف نکاتی نهفته است:

الف) افعال به صورت امر به کار رفته‌اند که ظهور در وجوب دارند.

ب) بازه تربیت، بازه طولانی است که هم اهمیت تربیت را نشان می‌دهد و هم می‌فهماند که مربی باید صبور باشد و تربیت در ضمن همراهی پدر با پسر است که باز هم نشان می‌دهد تربیت تنها به نصیحت و وعظ نیست و عمل پدر، خود معلم و مربی فرزند است.

ج) در هفت سال سوم، فرزند بالغ است. بنابراین وظیفه تربیت پدر با بلوغ پایان نمی‌یابد و گرچه این روایت مخصوص پدران است، اما از آیات و روایات سابق فهمیده می‌شود که هرکس نسبت به نزدیکان و زیردستان خود وظیفه تربیت دارد؛ چه نابالغ باشند و چه بالغ.

### پنجم. لغویت بسیاری از روایات و معطل ماندن هدف بعثت

اگر نگوییم تمامی دستورهای دینی تربیتی هستند و بنا دارند تا فرد را به آداب خاصی به

جهت اعتقادی و رفتاری مؤدب کنند، باید بگوییم بسیاری از روایات، تربیتی هستند. برای نمونه برخی از این روایات ذکر می‌شوند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اینکه مردی فرزند خویش را ادب کند برای وی بهتر است از اینکه پیمان‌های صدقه دهد (پاینده، ۱۳۸۲: ۶۲۳).

در حدیث دیگری فرمود: «خداوند رحمت کند پدری را که با نیکی و مهربانی به فرزندش و با آموزش و ادب کردنش او را در نیکی به خود یاری می‌کند» (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: ۲۸۸).

در مورد شروع تربیت از سنین کودکی فرمود: «هر کس فرزندش را از کودکی تربیت کند تا او بتواند بگوید لا اله الا الله، خداوند از او حساب نخواهد کشید» (پاینده، ۱۳۸۲: ۷۶۸).

بنابراین می‌توان گفت: اکثر روایات تربیتی هستند و هر فعلی و مطلبی که اهل دین به آن امر شده‌اند، جهت رشد و سوق دادن آنها به کمال است. در این مقاله تنها به اندکی از آنان اشاره شد؛ حتی روایاتی که نامی از تعلیم و تأدیب و تربیت در آنان نیست؛ مانند روایات نیکی به والدین، همسایه‌داری، احترام به بزرگ‌تر و رعایت کوچک‌تر، پرهیز از دروغ و تهمت و سایر ناهنجاری‌های اخلاقی، آنچه در مورد نظافت شخصی، آداب خوردن و خوابیدن و انتخاب همسر و شغل و کسب حلال و نیز آنچه در مورد معرفت خداوند، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و اعتقاد به معاد آمده است تا هر فردی دستور خداوند را انجام دهد و بندگی را به جای آورد تا موجب رسیدن او به سعادت اخروی، نجات از آتش و کسب رضایت الهی باشد. همچنین روایات بسیاری ناظر به بحث تربیت طفل و نوجوان و جوان است. حال اگر این دستورهای مخاطب روشنی نداشته باشد و فردی متولی تربیت متریان نباشد، باید بگوییم که بسیاری از روایات معطل و لغو هستند. یعنی شارع مطالب فراوانی در مورد تربیت گفته و آن را مهم دانسته و به تعطیلی آن راضی نیست، ولی فردی را برای انجام آن مأمور و مکلف نکرده است که چنین چیزی ممکن نیست و با حکمت خداوند سازگاری ندارد. این استدلالی است که فقها در مواردی برای اثبات مدعای خود به آن تمسک جسته‌اند؛

مثلاً در بحث حرمت ربا به چنین عباراتی برخورد می‌کنیم:

إذا كانت الحكمة في حرمة الربا ما ذكر من المفسد لا يجوز التخلص عنه في جميع الموارد بحيث لا يثبت منه مورد لزم اللغو في الجعل؛ هنگامی که حکمت حرام شدن ربا آنچه از مفسدی که گفته شد باشد، نمی‌شود که در همه موارد از آن رهایی یافت به طوری که هیچ موردی از ربا را حرام ننمود که در این صورت لغو در جعل حرمت ربا لازم می‌آید (خمینی، ۱۴۲۱: ۲/۴۱۰).

پس هنگامی که شارع به ربا راضی نیست، آن را حرام می‌کند و اگر اصلاً موردی به عنوان ربا پیدا نشود، جعل حرمت آن لغو است. حال می‌گوییم روایات بسیاری به تربیت امر کرده‌اند و مصالح بسیاری بر آن مترتب ساخته‌اند، حال اگر هیچ موردی از تربیت واجب نباشد و افراد به آن اقدام نمایند، این موجب لغویت روایات می‌شود؛ چرا که خداوند می‌خواهد بندگان او به گونه‌ای باشند که او را عبادت نمایند و خود را از آتش دوزخ حفظ کنند. به علاوه برای رسیدن به چنین شرایطی کارهایی لازم است که ما در بین خود عنوان تربیت به آن داده‌ایم و اگر تربیت تعطیل شود، هدف شارع برآورده نمی‌گردد؛ مثلاً در روایتی از حضرت رضاع‌الله علیه السلام ترک تربیت، یکی از علل حرمت زنا به حساب آمده است: «زنا حرام شد از آن جهت که موجب فسادهایی از قبیل کشته شدن انسان‌ها، از بین رفتن خویشاوندی‌ها، رها کردن تربیت اطفال و نابود شدن میراث‌ها می‌گردد» (شیخ صدوق، ۱۳۸۵: ۲/۴۷۹).

اینکه خداوند بخواهد خودش افراد را به این امر بکشانند، شدنی است ولی سنت خداوند استفاده از اسباب است، چرا که امام صادق علیه السلام فرمود: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ؛ خداوند ابا دارد از اینکه کاری را به انجام رساند مگر به وسیله اسبابش» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۸۳) و اسباب تربیت، انبیا هستند و در آیه شریفه آمده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه: ۲). تزکیه و همچنین تعلیم کتاب و حکمت همگی جزء

تربیت هستند که به معنای پروردن معنوی و سوق دادن به کمال است و مریبان باید آنچه انبیا و اولیای الهی به بشر تعلیم نموده‌اند، به فرزندان و اهل و اطرافیان خود برسانند، وگرنه آنچه خداوند خواسته، باید معطل می‌ماند.

این خود دلیلی است بر اینکه افرادی به معنای عام و افرادی به معنای خاص مخاطب هستند. افراد خاص همان والدین، بستگان و حاکم هستند و افراد عام شامل عموم افراد جامعه می‌شود که پیشتر ذیل حدیث «کلکم راعی» به آن اشاره شد.

در حدیث مشهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶/۲۱۰)؛ برانگیخته شدم تا تنها زیبایی‌های اخلاق را به اتمام برسانم.»

روشن است که زیبایی‌های اخلاقی و مطالب پسندیده در تربیت است که به افراد منتقل می‌شود و اول مربی و اشرف مریبان، وجود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. حال اگر هدف بعثت چنین مطلبی باشد، ولی در عین حال متولی برای این منظور تدبیر نشده باشد و کسی عهده‌دار پیگیری و رساندن مطالب به آیندگان و تأدیب آنها به این آداب نباشد، نقض غرض است؟ بنابراین ممکن نیست که شارع به مهمل ماندن هدف بعثت رضایت بدهد. به همین جهت حتماً افرادی را برای رسیدن به این هدف مأمور و موظف می‌کند و به آنان حکم می‌کند تا این مهم را پیگیری نمایند.

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ پیامبری همچون من آزار ندید» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۲۴۷). پیامبر اکرم که اشرف مخلوقات است، برای اتمام مکارم اخلاق آزار دیدند و این مسئله، خطیر بودن امر تربیت را می‌رساند. بر هر امر خطیری حتماً فرد یا افرادی را می‌گمارند تا نگذارند که آن امر مهم معطل بماند، حال چگونه ممکن است برای هدف بعثت به چنین شخصی نیاز نداشته باشیم و این مطلب، امری اختیاری باشد که تنها بعضی والدین به آن بپردازند. روشن است که این امر مهم، مسئولان متعدد نیاز دارد و در هر جامعه کوچک و بزرگی باید افرادی باشند که به این مهم بپردازند.

## نتیجه

تربیت، پروردن معنوی و ایجاد عادات و ملکاتی در فرد است که او را به سوی کمال سوق دهد. دین نسبت به امر تربیت ساکت نیست. تربیت فریضه‌ای الهی است و بر مریبان که متولی تربیت هستند و در صدر آنان پدر و مادر، لازم است که به وظیفه خود آگاه شوند و با به کارگیری روش‌های مناسب و مطلوب، به انجام وظیفه بپردازند.

تربیت، امری جدا و مستقل از ولایت است. تفاوت تربیت با ولایت در مربی و سن متربی است. مربی شامل پدر و دیگران می‌شود ولی ولایت منحصر در پدر و جد پدری یا قائم مقام آنان است. ولایت با بلوغ منقطع می‌گردد، ولی تربیت دائمی است. تربیت امری جدا و مستقل از حضانت است. حضانت در فقه بیشتر به معنای نگاهداری فرزند است و با بلوغ پایان می‌یابد، ولی تربیت دائمی است. مستند این مطلب عام بودن بسیاری از روایات تربیتی است که مربوط به بعد از سن رشد و بلوغ است.

از آنجا که سن تربیت با بلوغ پایان نمی‌پذیرد، همه افراد به نوعی متربی می‌شوند و اگر طفل و نوجوان سرآمد متربیان محسوب می‌شوند، به این علت است که امید تغییر در آنها بالاست و تأثیر در آنان نیز پایدار می‌باشد و چون نقشی در سنگ می‌گردد. مستند حکم تکلیفی بودن تربیت در حق مریبان، آیه «وقایه»، «امر به صلوة» و روایات مختلف و عدیده‌ای است که نشان از واجب بودن تربیت دارد. در آیه وقایه، صیغه امر به کار رفته که نشان از وجوب دارد و کلمه اهل، متربی را نزدیکان فرد می‌نماید و نه فقط فرزند و خانواده. از روایات ذیل، آیه مثل روایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فهمیده می‌شود که مراد آیه، پیش‌گیری است که معنایش تربیت افراد می‌شود. آیه امر به صلوة نیز به صیغه امر و نسبت به اهل وارد شده و از روایات ذیل آن - همچون روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام و کلام فقها - فهمیده می‌شود که آیه مختص به نماز نیست و مراد از آن، کشیدن افراد به ادب و طاعت خداوند است که همان تربیت اهل است. حدیث مسئولیت راعی، حفظ رعیت را بر راعی واجب می‌کند که این وجوب از مسئولیت و مؤاخذه فهمیده می‌شود و



اکمل افراد حفظ و اهم آن، حفظ از آتش است. این حدیث، فراگیری مربی و متربی را نیز در افراد جامعه می‌رساند و معلوم می‌کند که بلوغ تأثیری در متربی بودن ندارد. روایات حقوق فرزند، تربیت را حق فرزند بر پدر می‌شمرند و حتی وجوب تربیت فرزند بر پدر نیز بر اساس این روایات، از جمله روایت تقسیم سن تربیت به سه بازه هفت ساله، با بلوغ پایان نمی‌یابد. بسیاری روایات دیگر نیز دلالت دارند که اگر افرادی به صورت مشخص متولی امر تربیت نباشند موجب لغو بودن این روایات می‌شود. هدف بعثت نیز که «اتمام مکارم اخلاق» است، در صورت نبود متولی تربیت، مهمل و معطل می‌ماند و این مطلبی نیست که شارع به آن راضی شود؛ چرا که هدف بعثت انبیا مهم‌ترین مقاصد شارع و مورد اهتمام اوست.

## کتابنامه

### قرآن کریم.

#### صحیفه سجّادیه.

- آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الأصول، مؤسسه آل‌البتیة علیه السلام، قم، ۱۴۰۹ق.
- ابن ابی فراس، ورام، مجموعه ورام، قم، مکتبه الفقیه، ۱۴۱۰ق.
- ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، طناحی، محمود محمد، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
- ابن حمزه (عماد الدین، ابوجعفر دوم، محمد بن علی بن حمزه طوسی مشهدی)، الوسيلة الى نیل الفضیلة، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۸ق.
- ابن سینا، حسین، تدابیر المنازل، بغداد، مجلة المرشد، ۱۳۴۷ق.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.
- ابن منظور، ابوالفضل، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
- ابوجعفر احمد بن علی، تاج المصادر فی اللغة، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
- اعرافی، علیرضا، تربیت فرزند با رویکرد فقهی، مؤسسه اشراق و عرفان، قم، ۱۳۹۵.
- بحرانی، سید هاشم، تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم)، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲.

مبانی فقہی وجوب تربیت □ ۱۶۷

ثقفی، ابراہیم بن محمد بن سعید بن ہلال، الغارات، تہران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.  
جوہری، اسماعیل بن حماد، (الصحاح) تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت، دار العلم  
للملایین، ۱۴۱۰ق.

حاکم نیشابوری، مصطفیٰ عبدالقادر عطا، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب  
العلمیة، ۱۴۲۲ق.

خمینی، سید روح اللہ، کتاب البیع، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تہران، ۱۴۲۱ق.  
خوبی، سید ابوالقاسم موسوی، موسوعة الإمام الخوئی، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام  
الخوئی رحمہ اللہ، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

—، صراط النجاة، قم، نشر منتخب، ۱۴۱۶ق.

راغب اصفہانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان، دار العلم - الدار الشامیة،  
۱۴۱۲ق.

سیوری، مقداد بن عبد اللہ، کنز العرفان فی فقہ القرآن، قم، انتشارات مرتضوی، ۱۴۲۵ق.

شہید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، قم، کتابفروشی مفید، بی تا.

شہید ثانی، زین الدین بن علی، منیة المرید، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۹ق.

شیخ صدوق، ابن بابویہ، محمد بن علی، الأمالی، تہران، کتابچی، ۱۳۷۶.

—، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵.

—، معانی الأخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم،  
۱۴۰۳ق.

—، من لا یحضرہ الفقیہ، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ  
علمیہ قم، ۱۴۱۳ق.

طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۰.

طوسی، محمد ابن حسن، المبسوط فی فقہ الإمامیة، تہران، المکتبۃ المرتضویة لإحياء الآثار  
الجعفریة، ۱۳۸۷ق.

علامہ حلی، حسن بن یوسف بن مطہر اسدی، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام،

قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، ۱۴۱۳ق.

- غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۵۱.
- فیض کاشانی، محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اول، ۱۴۰۶ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
- کاشف الغطاء، محمدحسین بن علی، سؤال و جواب، مؤسسه کاشف الغطاء، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز کتاب للترجمة و النشر، ۱۴۰۲ق.
- مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا، ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_، مقدمه ای بر جهان بینی توحیدی، قم، اسلامی، بی تا.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۳.
- مفضل بن عمر، توحید المفضل، قم، داوری، بی تا.
- مهیاری، رضا، فرهنگ ابجدی عربی فارسی، تهران، اسلامی، ۱۳۷۰.
- موسوی، سید نقی، پیشینه شناسی رویکرد فقهی به تربیت، دو فصلنامه مطالعات فقه تربیتی، شماره ۱، ۱۳۹۲.
- نائینی، محمدحسین، فوائد الأصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- نراقی، احمد، رسائل و مسائل، کنگره نراقیین، قم، ۱۴۲۲ق.
- یزدی، سید محمدکاظم طباطبایی، تکملة العروة الوثقی، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ق.